

دکتر استون
(جلد دوم: باروت)

ریچرو ایناگاکى

مترجم: صالحه ترابى نوا



فقط برای یک لحظه...





یوزوریاها،

صدها

با این که
سنگ شده
بودم،

ولی
همه‌ش تو
فکر این
بودم که
دوباره باهات
حرف بزنم.

شاید
هزاران سال
فقط به این
موضوع فکر
کردم.



و حالا تو این
دنیا ی سنگی
درندشت گیر
افتاده‌م و انگار
هیچ جایی نیست
که بهش پناه
بیرم.

وقتی
می‌خوام
درباره‌ش
حرف بزنم،

دست‌وپام
می‌لرزه.





هرگز فراموش
نمی شوند.

آن روزهای
درخشان

دکتر استون

فصل ۸: دود راه بنداز



تسوکاسا
شیشیو،

همون پسر
دبیرستانی
سال آخری رو
احیا کنیم.



حالا بذار بهت
بگم وقتی
سنگ بودی،
چه اتفاقی
افتاد!

باشه!

هزاران سال
بعد از این که
کل بشریت فقط من
سنگ شد، و سنکو
دوباره احیا
شدیم.



چییی؟! از
هیچی، مایع
احیا کننده
ساختید؟

با اون مایع
تونستیم...

همه ش
کار سنکو من کاری
بود! نکردم!!

